دست آخر

«ترس ولرز» و تمثیلات ساعدی

جدال برسَر چیزهای پَست

شیما بهرمند

● ساعدی در «ترس و لرز» تصویری می‌سازد از حقیقتی که غایب است: حقیقتی که اگر در دسترس بود تمثیل دیگر به کار نمی‌آمد. شش قصه تمثیلی «ترس و لرز» خاصه قصه شمشیر، صحنه‌ای است که ساخته و پرداخته شده برای به رسمیت شناختن غیاب حقیقت. به‌تعبیر بنیامین «تمثیل در مقام یک اسلوب بیانی، از پاسخ همیشگی به وضعیت بشر برمی‌خیزد که از حقیقت تبعید شده است، حقیقتی که تمثیل آن را در برمی‌گیرد». اهالی روستای برهوتی «ترس و لرز» نیز حکم تبعیدیان را دارند و که فقر و کرستگی از هر دو نوع بیرونی و درونی را نمایندگی می‌کنند. حقیقت که در نظر بنیامین همان فرم است، متشکل از یک محتوا نیست که به تصاحب دربیاید، بلکه در یک فرایند درک می‌شود. فرایندی که در شش قصهٔ «ترس و لرز» مخاطب را با هر دو نوع فقر مواجه می‌کند و ترس و لرز را به این مخاطب می‌اندازد. جهل و جنون و فقر و خرافه با «طعمی از وهم و هراس» در داستان‌های ساعدی درآمیخته، و داستان‌هایی ساخته که به‌قول سیانو «تماشا و تشریح فقر»اند. «ترس و لرز» از فضای دهکدهٔ وسط روز آغاز می‌شود که «سالم احمد» یک‌ماهه گرسنه را خواب بیدار می‌شود تا برود دنبال کارویارش که همان سرفه ناآشنایی می‌شود و از پنجره مضیف که سرک می‌کشد سیاه لاغر و قدبلندی با کلاه‌ی شبیه کوچک می‌بیند نشسته کنار اجاق با دشداشه‌ای بلندی تنش و یک پای چوبی که دارد کرده جلو اجاق و پای دیگر که زیر تختهٔ چوبی جمع کرده. با وهم دیدن این غریبه با شمایل غریبش، هول به دل اهل روستا می‌افتد و این وحشت از چیزی که هست و نیست در تمام قصه‌ها کش می‌آید: «چیزی از دور می‌آشفت» و صدایی که انکار از دیرباز می‌خاست و سالم را خطاب می‌کرد. در هر پنج قصه، ساعدی ما را به تماشای دوزخ فقر دعوت می‌کند تا قصه شمشیر کاه‌وار می‌زند. اینجا دیگر باتیل‌ها و توبره‌ها به‌برکتِ تعبیرِ اوضاع قفر درونی و جهلی برداشته می‌شود که ترس آن بیشتر از تماشای فقر و خرافه‌اند است که پیش از این در روستا عادت شده است. خرافهٔ تازه همان مضرگرایی بی‌حدوحصری است که غریبه‌ای به‌نام سرمایه به جان اهالی بی‌خبر روستا انداخته و توهم سعادت را برای آنها ساخته است. قصهٔ ششم نشان می‌دهد که فقر درونی یا جهل از تبعاتِ همان فقر بیرونی نیز هست.

ساعدی که خوراکِ داستان‌های تمثیلی خود را از واقعیتِ جامعه فراهم می‌کند، دریکی از مصاحبه‌هایش که در کتاب «ساعدی به روایت ساعدی» مکتوب شده خاطره‌ای تعریف می‌کند از ترکمن‌صحرا و دشت اطرافش: «اینجا دهات عجیب‌وغریبی داشتند که واقعاً آدم دلش می‌گرفت. اوج بدبختی و فلاکت‌زدگی»، که ساعدی از آن به «جزیره سرگردان» تعبیر می‌کند. به‌کمانِ ساعدی چنین وضعیتی، اوج فلاکت است که آدم‌ها را بدون هیچ اندیشه و آگاهی در قامت موجوداتی منفعل به‌سمت نوعی روزمرویی می‌کشاند: روزمرویی یا توهین. «هیچ چیز طبقاتی [مبارزه آگاهانه طبقاتی] وجود نداشت. فقط به همه اهانت شده بود.» «نخست خوراک و پوشاک را بجویید، آن‌گاه ملکوت بر شما میزد خواهد شد.» واژه بنیامین با ارجاع به این عبارت از عکل، نشان قصه تمثیلی «ترس و لرز» خاصه قصه شمشیر، صحنه‌ای است که ساخته و پرداخته شده برای به رسمیت شناختن غیابِ حقیقت. به‌تعبیر بنیامین «تمثیل در مقام یک اسلوب بیانی، از پاسخ همیشگی به وضعیت بشر برمی‌خیزد که از حقیقت تبعید شده است، حقیقتی که تمثیل آن را در برمی‌گیرد». اهالی روستای برهوتی «ترس و لرز» نیز حکم تبعیدیان را دارند و که فقر و کرستگی از هر دو نوع بیرونی و درونی را نمایندگی می‌کنند. حقیقت که در نظر بنیامین همان فرم است، متشکل از یک محتوا نیست که به تصاحب دربیاید، بلکه در یک فرایند درک می‌شود. فرایندی که در شش قصهٔ «ترس و لرز» مخاطب را با هر دو نوع فقر مواجه می‌کند و ترس و لرز را به این مخاطب می‌اندازد. جهل و جنون و فقر و خرافه با «طعمی از وهم و هراس» در داستان‌های ساعدی درآمیخته، و داستان‌هایی ساخته که به‌قول سیانو «تماشا و تشریح فقر»اند. «ترس و لرز» از فضای دهکدهٔ وسط روز آغاز می‌شود که «سالم احمد» یک‌ماهه گرسنه را خواب بیدار می‌شود تا برود دنبال کارویارش که همان سرفه ناآشنایی می‌شود و از پنجره مضیف که سرک می‌کشد سیاه لاغر و قدبلندی با کلاه‌ی شبیه کوچک می‌بیند نشسته کنار اجاق با دشداشه‌ای بلندی تنش و یک پای چوبی که دارد کرده جلو اجاق و پای دیگر که زیر تختهٔ چوبی جمع کرده. با وهم دیدن این غریبه با شمایل غریبش، هول به دل اهل روستا می‌افتد و این وحشت از چیزی که هست و نیست در تمام قصه‌ها کش می‌آید: «چیزی از دور می‌آشفت» و صدایی که انکار از دیرباز می‌خاست و سالم را خطاب می‌کرد. در هر پنج قصه، ساعدی ما را به تماشای دوزخ فقر دعوت می‌کند تا قصهٔ شمشیر کاه‌وار می‌زند. اینجا دیگر باتیل‌ها و توبره‌ها به‌برکتِ تعبیرِ اوضاع قفر درونی و جهلی برداشته می‌شود که ترس آن بیشتر از تماشای فقر و خرافه‌ای است که پیش از این در روستا عادت شده است. خرافهٔ تازه همان مضرگرایی بی‌حدوحصری است که غریبه‌ای به‌نام سرمایه به جان اهالی بی‌خبر روستا انداخته و توهم سعادت را برای آنها ساخته است. قصهٔ ششم نشان می‌دهد که فقر درونی یا جهل از تبعاتِ همان فقر بیرونی نیز هست.

ساعدی که خوراکِ داستان‌های تمثیلی خود را از واقعیتِ جامعه فراهم می‌کند، دریکی از مصاحبه‌هایش که در کتاب «ساعدی به روایت ساعدی» مکتوب شده خاطره‌ای تعریف می‌کند از ترکمن‌صحرا و دشت اطرافش: «اینجا دهات عجیب‌وغریبی داشتند که واقعاً آدم دلش می‌گرفت. اوج بدبختی و فلاکت‌زدگی»، که ساعدی از آن به «جزیره سرگردان» تعبیر می‌کند. به‌کمانِ ساعدی چنین وضعیتی، اوج فلاکت است که آدم‌ها را بدون هیچ اندیشه و آگاهی در قامت موجوداتی منفعل به‌سمت نوعی روزمرویی می‌کشاند: روزمرویی یا توهین. «هیچ چیز طبقاتی [مبارزه آگاهانه طبقاتی] وجود نداشت. فقط به همه اهانت شده بود.» «دانش‌آموز! در تریبز جایی می‌شد. همان سال‌ها را و جاب دایلر ـ ساز بی‌نقاده» در مجله «کیوتر صلح» به مطبوعات رخنه راه می‌یابد. سال ۱۳۳۵ از همکاری‌اش با مجله معتبر «سخن» را اخراج می‌کند و آنجا چند داستان به جاب می‌رساند. او «شبنشینی باشکوه» را در سال ۱۳۳۹ جاپ می‌کند و سال ۱۳۴۳ مجموعه‌ای نیمه‌تمام به نام «عزادارانِ بیل» از او منتشر می‌شود که نظر اهالی فن را سخت به خود جلب می‌کند. «دندیبل»، مجموعه داستان «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان» و «ترس‌ولرز» و «کور و کهواره» و «آشفته‌حالان بیدارپخت»، از دیگر آثار داستانی او هستند که از او نویسنده‌ای پیشرو و ماندگار ساختند. ساعدی همچنین سه رمان «توپ»، «تاتر خندان» و «غریبه در شهر» را نیز در کارنامه ادبی خود دارد. داستان‌های که اینک در قالب یک قاب در نشر «ققنوس» منتشر شده‌اند: مجموعه داستان‌های غلامحسین ساعدی» شامل هفت کتاب ساعدی است که در یک قاب گرد آمده‌اند و عناوینشان از این قرار است: «عزادارانِ بیل»، «غریبه در شهر»، «ترس‌ولرز»، «شب‌نشینی باشکوه»، «آشفته‌حالان بیدارپخت»، «عافیت‌کاه» و «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان». «عزادارانِ بیل» مجموعه هفت داستان بیوسته است درباره فلاکت مردمان روستایی به نام بَیل که تجربه‌ها و رنجهای تلخ و سختی را از سر می‌گذرانند. «غریبه در شهر» داستانی درباره مشروطه‌طلبان است و تلاش برای حق‌طلبی و همدستانشان برای خاموش‌ای این قیام. «آشفته‌حالان بیدارپخت» ده داستان کوتاه دارد و «ترس‌ولرز» نیز مجموعه شش داستان به‌هم‌پیوسته است که در روستایی می‌گذرد و اهالی آن با حضور غریبه‌ای که به‌ظاهر دست‌به‌کربیان‌اند و همچنین با فقر و فلاکت و تنگدستی و بیماری که از موضوعات مشترک تمام داستان‌های ساعدی به‌خصوص داستان‌های روستایی‌اش است.

عطف

ساعدی داستان‌نویس

● شرق: ساعدی از نویسندگان پیشرو ما است که هم در داستان‌نویسی و هم در نمایش‌نامه‌نویسی صاحب‌سبک است. داستان‌های او در سه فضای متفاوت روایت می‌شوند: بندرها یا جزیره‌های جنوب که اقلیمی خشک و فقیر دارد و روستاهای آذربایجان که در این هر دو فقر و بیماری موج می‌زند و نیز در شهرهای بزرگ با رونشفکران و کارگران و بیکاران و دیگر متعلقاتش. در تمام داستان‌های ساعدی نوعی وهم و ترس وجود دارد و نثر داستانی او نیز نثری ساده است که برخی منتقدان نیز آن را خشک وصف کرده‌اند. خودش اما می‌گوید: «نثر من خشک نیست. من به زبان فارسی می‌نویسم. من می‌خواهم بارش بیاورم. مِرَ نثر خشک باید این کار را بکنم. اسم این زبان را خشک نگذارید. من می‌خواهم. حداقل زبان بماند. زبان ستون فقرات فرهنگی یک ملت عظیم است. نمی‌شود از آن صرف‌نظر کرد». ساعدی بی‌شک از بزرگترین نویسندگان فارسی‌زبان است که برای ساخت زبان با به‌تعبیر خودش نگهبانی از ستون فقرات فرهنگی یک ملت، داستان‌هایی نوشته است که از زبان و افسانه‌ها و روایات فولکلور ما برخاسته است. او از نسل نویسندگانی است که با تکیه بر تفکر و کنش سیاسی و باور به اجتماع، داستان‌نویسی و ادبیات نمایشی معاصر را در دهه چهل

مجموعه داستان‌ها
غلامحسین ساعدی
نشر نگاه

دگرگون ساختند. دهه سی ساعدی نخستین داستان‌هایش را می‌نویسد و در مجلات چاپ می‌کند. ازجمله آنها رویانامه‌های «فریاد» و «صعود» و «جوانان آذربایجان» که مسئولیت انتشارش را برعهده داشت و مجله «دانش‌آموز» که در تبریز چاپ می‌شد. همان سال‌ها او با جاپ دایلر ـ ساز بی‌نقاده» در مجله «کیوتر صلح» به مطبوعات رخنه راه می‌یابد. سال ۱۳۳۵ از همکاری‌اش با مجله معتبر «سخن» را اخراج می‌کند و آنجا چند داستان به جاپ می‌رساند. او «شبنشینی باشکوه» را در سال ۱۳۳۹ جاپ می‌کند و سال ۱۳۴۳ مجموعه‌ای نیمه‌تمام به نام «عزادارانِ بیل» از او منتشر می‌شود که نظر اهالی فن را سخت به خود جلب می‌کند. «دندیبل»، مجموعه داستان «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان» و «ترس‌ولرز» و «کور و کهواره» و «آشفته‌حالان بیدارپخت»، از دیگر آثار داستانی او هستند که از او نویسنده‌ای پیشرو و ماندگار ساختند. ساعدی همچنین سه رمان «توپ»، «تاتر خندان» و «غریبه در شهر» را نیز در کارنامه ادبی خود دارد. داستان‌های که اینک در قالب یک قاب در نشر «ققنوس» منتشر شده‌اند: مجموعه داستان‌های غلامحسین ساعدی» شامل هفت کتاب ساعدی است که در یک قاب گرد آمده‌اند و عناوینشان از این قرار است: «عزادارانِ بیل»، «غریبه در شهر»، «ترس‌ولرز»، «شب‌نشینی باشکوه»، «آشفته‌حالان بیدارپخت»، «عافیت‌کاه» و «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان». «عزادارانِ بیل» مجموعه هفت داستان پیوسته است درباره فلاکت مردمان روستایی به نام بَیل که تجربه‌ها و رنجهای تلخ و سختی را از سر می‌گذرانند. «غریبه در شهر» داستانی درباره مشروطه‌طلبان است و تلاش برای حق‌طلبی و همدستانشان برای خاموش‌ای این قیام. «آشفته‌حالان بیدارپخت» ده داستان کوتاه دارد و «ترس‌ولرز» نیز مجموعه شش داستان به‌هم‌پیوسته است که در روستایی می‌گذرد و اهالی آن با حضور غریبه‌ای که به‌ظاهر دست‌به‌کربیان‌اند و همچنین با فقر و فلاکت و تنگدستی و بیماری که از موضوعات مشترک تمام داستان‌های ساعدی به‌خصوص داستان‌های روستایی‌اش است.

یک کتاب، دو نویسنده: **ترس ولرز** غلامحسین ساعدی
به روایت احمد غلامی و حافظ موسوی

جامعه‌ای که بیرون تاریخ ایستاده محکوم به فناست

ساعدی با اغلب یا رمان «عزادارانِ بیل» می‌شناسند. رمانی که داریوش مهرجویی از آن فلم درخشان و تاریخی «گاو» را اقتباس کرد. «عزادارانِ بیل» موجب شد آثار دیگر ساعدی ازجمله «ترس و لرز» و «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان» از دید خوانندگان عام پنهان بماند. آثاری که اگر در حد و اندازه «عزادارانِ بیل» نباشند، چیزی از آن کم ندارند. خاصه «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان»، که در داستان‌های ایرانی اثری مثال‌زدنی است و با حتما در گفت‌وگوهای بعدی این مجموعه داستان را تحلیل خواهیم کرد. «ترس و لرز» را سال‌ها پیش خوانده بودم و وقتی دیدم با حافظ موسوی درباره جایگاه این رمان اتفاق نظر داریم. دوباره آن را خواندیم تا دربارهاش بحث کنیم. حافظ موسوی، شاعرنام‌آشنایی است اما ادبیات داستانی را خوب می‌شناسد و به‌واسطه سردبیری مجله ادبی «کارنامه» نیز بسال‌ها پیگیر داستان‌نویسی ایران به‌خصوص نویسندگانی چون گلشیری، ساعدی و احمد محمود بوده و نسبت به آثار این نویسندگان صاحب‌نظر است. اگر نکویم بحث با حافظ موسوی برایم دلنشین بود و از او آموختم، جواب انصاف را نکته نداشتم. شما را هم به خواندن و مشارکت در این بحث دعوت می‌کنم.

احمد غلامی، برای آغازبحث می‌خواهم به نکته‌ای اشاره کنم که شاید نقش محوری در رمان «ترس و لرز» نداشته باشد اما برای من جالب‌توجه است و اغراق نیست اگر بگویم با این نگرش می‌توان به رمان «ترس و لرز» ازاویه دیگری نزدیک شد و این نکته، چیزی نیست جز غیاب سلسله‌مراتب یا غیابِ قدرت در زندگی آدم‌های این جزیره دورافتاده که زندگی بسیار ساده‌ای دارند. در بین اهالی این جزیره سلسله‌مراتب، تقسیم کارو هرآنچه منجر به روابط و مناسباتِ قدرت می‌شود وجود ندارد. حتی کدخدا هم جزیک آسیب نسبتی هیچ قدرتی به جزقدرت طبیعت بر زندگی مردم این جزیره سیطره ندارد. قدرتی که اگر سوءتفاهمه است و سفره‌های آنان را رنگین می‌سازد. و گاه فاجعه را آن‌گونه رقم می‌زند. جهان داستانی ساعدی در رمان «ترس و لرز» مبتنی بر رابطهٔ بی‌واسطهٔ انسان و طبیعت است. این طبیعتی ناآشناخته که ابعاد ناشناخته و بُرزمند و رازآلود برای اهالی جزیره که دوران کودکی خود را سپری می‌کنند. اعجاب‌انگیز و ترسناک و پُرازترس و دلهره است. آنان حامل مصعومیتی‌اند که هنوز به آزمون درنیامده است. اهالی کاهانه این کودکی را به آزمون می‌کشاند. آزمونی که اهالی جزیره در آن نه‌تنها سربلند بیرون نمی‌آیند، بلکه خفت‌بار معصومیت خویش را نیز از دست می‌دهند.

حافظ موسوی، من هم با شما موافقم که «ترس و لرز» در جامعه‌ای رخ می‌دهد که در آن مناسبات قدرت و سلسله‌مراتب وجود ندارد. درواقع این جامعه شبیه جوامع اولیه است که در آنها مالکیت خصوصی یا وجود ندارد، یا خیلی محدود است و هنوز در آن حد گسترش پیدا نکرده که به ایجاد اختلاف طبقاتی منجر شود. انسان‌ها به یکدیگر وابسته هستند و روابط بین آنها مبتنی بر نوعی همکاری جمعی است. این جامعه برای امرارمعاش تنها به طبیعت دم در دسترس دارد. طبیعت است که در اینجا دریاست. مردم این آبادی در کنار ساحل زندگی می‌کنند و از طریق صید ماهی روزگار می‌گذرانند. دریا با طبیعت برای آنها ابزارهای منفعل نیست، موجودی است مرموز و ترسناک و همان‌طور که گفتند گاه مهربان و بخشنده است و گاهی سرکوبگر و بی‌رحم. اما مردم این آبادی سعی می‌کنند زبان طبیعت را بفهمند و راهبلدش را کشف کنند اما همچنین در لابه‌لای آن وهم و ترس و ابهام می‌گذرد. بااین‌حال، این امور برای این داستان چندان دغدغه رمانتیک نیست. اگرچه در این جامعه‌ایِ اولیه مردم مبتنی بر سلسله‌مراتب قدرت نیست، اگرچه در روابط انسان‌ها رحم و شفقت یا به قول شما معصومیت به چشم می‌خورد. اگرچه رابطه اهالی با طبیعت هنوز از هم نگسسته، اما این جامعه، جامعه‌ای فقیر، عقب‌مانده، گرسنه و خرافاتی است. در قصه شمشیر کاه‌وار می‌زند. اهالی فقیر روستا با خرافه‌ای تلخ و تحقیرآمیز و خفت‌گیرانه به جان همدیگر می‌افتند و از او نویسنده‌ای پیشرو و ماندگار ساختند. ساعدی همچنین سه رمان «توپ»، «تاتر خندان» و «غریبه در شهر» را نیز در کارنامه ادبی خود دارد. داستان‌های که اینک در قالب یک قاب در نشر «ققنوس» منتشر شده‌اند: مجموعه داستان‌های غلامحسین ساعدی» شامل هفت کتاب ساعدی است که در یک قاب گرد آمده‌اند و عناوینشان از این قرار است: «عزادارانِ بیل»، «غریبه در شهر»، «ترس‌ولرز»، «شب‌نشینی باشکوه»، «آشفته‌حالان بیدارپخت»، «عافیت‌کاه» و «واهمه‌های بی‌نام‌ونشان». «عزادارانِ بیل» مجموعه هفت داستان پیوسته است درباره فلاکت مردمان روستایی به نام بَیل که تجربه‌ها و رنجهای تلخ و سختی را از سر می‌گذرانند. «غریبه در شهر» داستانی درباره مشروطه‌طلبان است و تلاش برای حق‌طلبی و همدستانشان برای خاموش‌ای این قیام. «آشفته‌حالان بیدارپخت» ده داستان کوتاه دارد و «ترس‌ولرز» نیز مجموعه شش داستان به‌هم‌پیوسته است که در روستایی می‌گذرد و اهالی آن با حضور غریبه‌ای که به‌ظاهر دست‌به‌کربیان‌اند و همچنین با فقر و فلاکت و تنگدستی و بیماری که از موضوعات مشترک تمام داستان‌های ساعدی به‌خصوص داستان‌های روستایی‌اش است.

زیاده‌خواهی هم شکل می‌گیرد و شکل تازه‌ای از بردگی سر برمی‌آورد. آنچه در این بحث برایم مهم است این است که به نظرم ساعدی از پس این ابده برنیامده است. جهان مورد جزیره تا آمدن مردم شمر فروبی‌باشد اما جهان قبلی آنها هم قابل دفاع نیست. خودشان درمیان این دو جهان احساس متضادی دارد. گرفتار می‌شود. نمی‌داند جهان مطلوب ساعدی است. به‌راستی جهان مطلوب ساعدی چیست؟ به نظرم برای رسیدن به پاسخ این پرسش باید از جزئیات شروع کنیم. شاید کلیات ما را به انحراف ببرد. مثلاً شخصیت «محمد احمد علی»، مردی که زن و بچه ندارد. اهالی روستا هم او را این‌گونه پذیرفته‌اند. هم او و هم «زاهد» عزب هستند. جایی گفته نمی‌شود که اهالی به آنها زن نمی‌دهند. انگار توافقی نانوشته وجود دارد که آنها باید تنها باشند. «محمد احمد علی» از هم چیز می‌ترسد. و مهم‌ترین ترسش از زمین است. او از زاه‌رفتن روی زمین هم می‌ترسد. می‌ترسد با روی مردها بگذارد. وقتی هوایی می‌شود به دریا می‌زند. در دریا آرامش می‌کند. او هر لحظه منتظر وقوع فاجعه‌ای است. برای او همواره فاجعه‌ای در راه است و هر چیز کوچکی نشان از فاجعه‌ای بزرگ دارد. فاجعه هم اتفاق می‌افتد. اما جالب است که «محمد احمد علی» با این باردون نرسه به سمت فاجعه می‌رود: فاجعه مصرف‌زدگی. فاجعه‌ای که آنها حسش نمی‌کنند. در این قصل کتاب اصلاً چیزی به نام ترس مطرح نمی‌شود. اهالی روستا همگی باورچین‌باورچین به سمت فاجعه می‌روند. ساعدی از ابتدا تا فصل شش همه‌جا از ترس «محمد احمد علی» صحبت می‌کند. اما در فصل شش ترس جزیره برای ابده دنداشته. مورد دیگر اینکه چرا «محمدعلی» و «زاهد» در یک توافق ناموشته جایی مجرد بمانند. به نظرم این‌طور نیست چون «محمدعلی» تنها کسی است که ساعدی جزئیات زندگی او را کشف می‌کند. ساعدی زمانی که وضعش خوب بوده همسر داشته. از این کودک زمانی که وضعش خوب بوده همسر قبلی، در قصه ششم از ترس خبری نیست و اهالی جزیره بدون ترس و با پای خودشان به سمت فاجعه می‌روند. به نظرم این دوگانگی ناشی از دو نوع نگاهی است که پشت قصه‌ها وجود دارد. در پنج قصه نگاه روانشناختی حاکم است و در قصه ششم نگاه جامعه‌شناختی. اینکه می‌گویید قصه ششم، اوضاع کمی اغراق‌آمیز شده دلالت دارد می‌شود به خاطر وجود همان دوگانگی است. اتفاقاً برای من هم قصه ششم، اغراق‌آمیز و کمتر باورپذیر است. البته در قصه ششم هم ترس وجود دارد. ماندمی‌که اهالی سر از کار نازه‌وارد‌ها درنیاورده‌اند. دچار ترس و واهمه هستند اما وقتی با لذاذ هدایی آنها آشنا و بلکه به آن معتاد می‌شوند ترس‌شان فروبی‌ریزد.

احمد غلامی، به نظرم تحلیل شما دقیق است و با تقسیم‌بندی رویکرد ساعدی به دو واژه روانشناختی و جامعه‌شناختی موافقم. با این نگاه، شما تضادی را در متصف کار ساعدی در داستان‌ها نقطه قوت آن دانستی. از این رو با این حرفم که ساعدی از پس ابده‌اش برنیامده، مخالفت کردم. از منظری که شما به «ترس و لرز» نگاه می‌کنی به نظرم حق با شماست. ساعدی با پیش‌فرض که من دارم سراغ سرنوشت داستان و آدم‌های آن نرفته است. امیدوارم اگر بگویم به این نکته واقف بودم‌اند از آن بوی تفرعن به مشام نرسد. یک بقیه «ترس و لرز» و نگاه ساعدی به رویکرد شما نزدیک‌تر می‌کند. فرق است بین ساعدی که در احاطهٔ داستان و مکان خود است و ما که بر زمان و مکان او احاطه داریم. پس دست به نقد می‌زنیم. نقدی از بیرون که می‌خواهد خودش را با آبرو دربیاورد کند. خوب است اگر بتوانیم اصول را خلافت بگذاریم. یعنی کشف و پیدایی آنچه می‌بایست باشد. می‌توانست باشد و به دلیل احاطهٔ زمان و مکان چیزی که خلق شده، آن نشده که باید می‌شد و ما اینک می‌خواهیم آن را سرشرح بدهیم تا آنچه خودمان می‌خواهیم باشد. با این اوصاف می‌شود ساعدی از ابده کار برنیاورده است. یعنی ابده کار از زبان و مکانی به ساعدی در آن می‌رسیده جهت است. بسیار اتفاق افتاده در تقریب یک اثر می‌کوییم اگر این‌طور می‌شد داستان بهتری می‌شد و فوراً این جواب کلیشه‌ای راه ربخ و تحلیل را می‌بست که خب اگر این‌طور می‌شد که نشد. فقط داستان ساعدی نبود! ارزیابی برنیامده است. آدم‌هایی که او می‌سازد پیش از آنکه احساسات ما را نسبت به جهل و خرافه‌پروری آنها برآنگیزد نسبت به فرضا با آنها همدل می‌کند. خاصه آنکه پردازش این شخصیت‌ها مبتنی بر تحلیل خاطرات است. اما آنچه شما از خاطرات می‌خوانید برای من مبتنی بر تحلیل خاطرات نیست. اینکه می‌گویید رفتار اکتسابی است نه ذاتی. امیال را می‌توان ساخت و با ایجاد اعمال جدید زیاده‌خواهی

ترس‌ولرز
غلامحسین ساعدی
نشر نگاه

مشکل می‌کیرد و شکل تازه‌ای از بردگی سر برمی‌آورد و نتیجه می‌گیرید که ساعدی جیزی ابده‌ای داشته اما از پس آن برنیامده. درست است. اگر ابدهٔ ساعدی مبتنی بر همان فرضی بود که شما پیدانشته‌ای حق با شما بود اما به کمان من ساعدی جنان پیش‌فرضی برای ابده خود نداشته. مورد دیگر اینکه چرا «محمدعلی» و «زاهد» در یک توافق ناموشته باید مجرد بمانند. به نظرم این‌طور نیست جون «محمدعلی» جایی اشاره می‌کند زمانی که وضعش خوب بوده همسر داشته. از این کودک زمانی که وضعش خوب بوده همسر قبلی، در قصه ششم از ترس خبری نیست و اهالی جزیره بدون ترس و با پای خودشان به سمت فاجعه می‌روند. به نظرم این دوگانگی ناشی از دو نوع نگاهی است که پشت قصه‌ها وجود دارد. در پنج قصه نگاه روانشناختی حاکم است و در قصه ششم نگاه جامعه‌شناختی. اینکه می‌گویید قصه ششم، اوضاع کمی اغراق‌آمیز شده دلالت دارد می‌شود به خاطر وجود همان دوگانگی است. اتفاقاً برای من هم قصه ششم، اغراق‌آمیز و کمتر باورپذیر است. البته در قصه ششم هم ترس وجود دارد. ماندمی‌که اهالی سر از کار نازه‌وارد‌ها درنیاورده‌اند. دچار ترس و واهمه هستند اما وقتی با لذاذ هدایی آنها آشنا و بلکه به آن معتاد می‌شوند ترس‌شان فروبی‌ریزد.

احمد غلامی، گفت‌وگوهای شخصیت‌های رمان «ترس و لرز» نازل‌ترین سطح ارتباط‌گیری زبان است. گفت‌وگوهایی که نه‌تنها نقش ارتباطی می‌بینی بین آدم‌ها ندارند، بلکه نمایانگر نوعی بی‌ارتباطی و بی‌معنایی بین آدم‌هاست. اگر به حرف‌های «محمد احمد علی» خاصه زمانی که دچار رعب و وحشت می‌شود و پرسش‌هایی قوی‌تر باشد: از جهل و خرافه قبلی این مردمان. اما آدم‌های ساعدی جنین هایشان، باورهایشان، نوع زیست شان نه‌تنها ناخوشایند جلوه نمی‌کند بلکه نوعی احساس همدلی برمی‌انگیزد. پاکی‌ای پیچیده در شولای طنز و جهل. اینجاست که خواننده نمی‌داند کدام جهان به جهل‌کدام، اما پس آن احساس همدلی با آدم‌ها را چه کنیم؟ امیدوارم بتوانم احساسم را بیان کنم. نمی‌توانیم به دو جهان این آدم‌ها را انکار کنیم. منظورم فقط این است. اگر کتاب «ترس و لرز» ابدهٔ «سفر تفریحی» - تعبیر کتاب «جرا سوسیالیست نه؟» جواد آلن کوهن را دنبال کند، فصل شش آن بسیار درخشان از کار درمی‌آمد. به کمانم خواندگان به نسبت خودشان به این کتاب رجوع کنند. کتاب کم‌حجم و ارزشمندی است. دیگر اینکه درباره میل: منظورم از میل، میل سیسیونیزی است که اخلاقی و سیاسی است نه صرفاً اخلاقی. ارزش و معنا در اشیا. خلاء نداره زمانی که به‌لاز سوی نیروهای میل‌ورزی تولید می‌شوند که با به تصرف‌شان درمی‌آورد. ما نه به این سبب که چیزی را خیر می‌شماریم، برای رسیدن به آن جهد می‌ورزیم. بلکه برعکس چون به آن میل می‌ورزیم آن را خیر می‌شماریم. حالا چه کسی این میل برای ما می‌سازد؟ «دیدن، میل بورژاما فقط چنان‌که من می‌کویم. حودآیین باش. لیک جنت هدایت من»؛ خب اینجا فصل اول تا بنجم را جون یک سفر تفریحی که مبتنی بر فرصت‌های برابر، خوشی‌های خودنمایی می‌کند. برابر است. در برابر فصل شش: آمدن شهری‌ها و سه وجه بنیادین ابژگی که شما هم به یکی از آنها یعنی «پول» اشاره کردی. قرار بدهیم. در جنت جای تلاش. ساعدی به نقش پول اراج می‌دهد و این ابده را از اجرای به نظام اساسی و قانون‌نامهٔ است. به تعبیر سیسیونیزا، پول جیکیده همه‌جیز دیگر و سیاسی و ساعدی به‌کوفته در ابده‌ای برای سرمایه‌داری. کالا و کارا است که به بحث ما نمی‌آید. نمی‌خواهم کتاب «ترس و لرز» را به دلیل نبود ابدهٔ مدنیت کنم بلکه برعکس دارم تلاش می‌کنم با اساطیر آن، با مسئلهٔ فکری اسیسیونزا ابده به شکلی نبهنند. «ترس و لرز» را بازخوانی کنم و به نظرم این نه‌تنها مصیبت کتاب نیست. بلکه ستایش آن است. اگرچه ساعدی در احاطهٔ زمان جزیره برای دست جنت بافتن کنه به آن موفق نمی‌شود. اگر موافق باشی اینجا بیافتن به درمورد دیالوگ‌های کتاب هم بحث کنیم.

حافظ موسوی، ساعدی اگرچه مارکسیست بود خیلی به مسئوسخت بود عرعاییدن یا می‌فشرد اما جهان درونی و ذهنی و آن قدر مواج و متلاطم بود که دغدغه‌بودن را رقم می‌زد. ساعدی آن قدر از زندگی در مرسان مردم و همین طور از جنگ پزشکی‌اش، مواد و مصالح برای ذهن خلق و تخیل اجعاب‌انگیز خود فراهم کرده بود که خوشبختانه در قالب‌های ادبولوژیک مارشدنی نبود. از دید ساعدی جامعه بدوی عقب‌مانده معصومیتی کودکانه است و از سوی دیگر به جهت اینکه بیرون تاریخ ایستاده محکوم به فناست. بنابراین ساعدی نمی‌تواند مدافع آن باشد. درعین‌حال از عامل بیرونی که موجب فروپاشی این جامعه می‌شود، یعنی همان جامعه شهری بورژوایی که غرق در مصرف‌گرایی است، عامل است و دیگر جنبه‌های بنیادین ابژه‌های سرمایه‌داری. کالا و کارا است که به بحث ما نمی‌آید. نمی‌خواهم کتاب «ترس و لرز» را به دلیل نبود ابدهٔ مدنیت کنم بلکه برعکس دارم تلاش می‌کنم با اساطیر آن، با مسئلهٔ فکری اسیسیونزا ابده به شکلی نبهنند. «ترس و لرز» را بازخوانی کنم و به نظرم این نه‌تنها مصیبت کتاب نیست. بلکه ستایش آن است. اگرچه ساعدی در احاطهٔ زمان جزیره برای دست جنت بافتن کنه به آن موفق نمی‌شود. اگر موافق باشی اینجا بیافتن به درمورد دیالوگ‌های کتاب هم بحث کنیم.

ح موسوی، من وجود دو نوع نگاه متفاوت روانشناختی و جامعه‌شناختی در کتاب «ترس و لرز» را به‌عنوان نقطه قوتِ آثار مطرح نکردم. بلکه من در این دو مورد بیان توصیفی بود. منظورم این است که انتظار چنین تفریق فاز ناگهانی را نداشتم. برداشت من از صحبت شما این بود که کمان کرده‌ای در قصه شمشیر راول کار از دست ساعدی در رفته و او ناخواسته از ابدهٔ اولیه خود غافل شده و به در انجام رسانندش. ناکام مانده. درحالی‌که به نظرم ساعدی در قصه شمشیر کاه‌آمیز از یک فاز به فاز دیگر غلتیده. به عبارت دیگر در قصه شمشیر وجه ایدئولوژیک ساعدی بر وجه داستان‌نویسی‌اش غلبه پیدا کرده شمشیر برای من هم اغراق‌آمیز است. اینکه می‌گویم قصه شمشیر برای من هم اغراق‌آمیز است به همین دلیل بود. فضای داستان و تغییر ناگهانی آدم‌ها اینکه همگی در مدت کوتاه سر از پرگوی به احساسی‌گری و گریه و قلبه تبدیل شده‌اند که نمی‌توانند کنار بخورند در داستانی مستقل با ساختاری قانون‌گونه قابل قبول بود. اما

احمد غلامی: گفت‌وگوها در «ترس و لرز» به‌کمان‌ساکت را بر دوش می‌کشند. آدم‌های بدون چهرهٔ ساعدی که انگار از نمایش‌نامه‌های بکت سر درآورده‌اند تنها از راه حرف‌هایشان کدکذاری می‌شوند. آن‌هم تصویر می‌شد. آدم‌های